

ظرفیت‌های انسان‌شناسانه و هستی‌شناسانه فطرت با تکیه بر آیات قرآن کریم

سید محسن میری*

استادیار پژوهشگاه جامعه‌المصطفی (ص) العالمیه

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۱۰/۱۷، تاریخ تصویب: ۱۳۹۲/۴/۲۴)

چکیده

فطرت یکی از اساسی‌ترین موضوع‌هایی است که قرآن کریم در زمینه انسان‌شناسی و به دنبال آن هستی‌شناسی بدان پرداخته است. بر این اساس، واکاوی فطرت و ابعاد آن و نیز نقش بنیادین آن در حوزه فرد و اجتماع از منظر قرآن از بایسته‌هایی است که نتایج آن می‌تواند تأثیر فراوانی در اسلامی‌سازی معرفت و اسلامی‌سازی حیات انسانی داشته باشد. این مقاله با بهره‌گیری از آیه فطرت و تحلیل مفاهیم مطرح شده در آن و نیز نیم‌نگاهی به بحران‌ها، دغدغه‌ها و مشکلات نظری و عملی بشر به دنبال آن است که برخی پیام‌ها، دلالت‌ها و ظرفیت‌ها، نتایج و لوازم، مبانی اخلاقی و بنیان‌های مطرح شده در این آیه شریفه برای حل بحران‌ها و مشکلات بشر را مورد واکاوی قرار دهد.

واژگان کلیدی: فطرت، دین، هویت انسانی، توحید، وحدت انسانی، عدالت، جامعه جهانی.

* E-mail: Smmiriicas@gmail.com

مقدمه

بحث انسان‌شناسی و بررسی هویت و ویژگی‌های انسان سابقه‌ای طولانی و عمری به درازای پیدایش انسان در جهان دارد و تا امروز همچنان از موضوعات مهم و مورد علاقه بشریت می‌باشد. اندیشمندان و مکاتب و نحله‌های مختلف هر یک بر اساس چارچوب‌ها و مبانی فکری خود دیدگاه‌های خود را در این باب عرضه کرده‌اند. یکی از مهم‌ترین دلایل توجه جدی و مستمر به این موضوع آن است که این بحث به نحو سرنوشت‌سازی می‌تواند در تعیین مسیر رشد و بالندگی و سعادت و کمال انسان نقش داشته باشد. بر این اساس، طبیعی است که اسلام به عنوان دین خاتم و کامل‌ترین مکتب - که سعادت و کمال بشر را سرلوحه برنامه‌های خود قرار داده است - اهتمام ویژه‌ای به این موضوع داشته باشد و بخشی قابل توجه از قرآن کریم و سنت به عنوان دو منبع اساسی این دین به این موضوع اختصاص داشته باشد.

قرآن کریم در آیات مختلف به ابعاد متفاوت هویت و ویژگی‌های انسان پرداخته است. یکی از مهم‌ترین ویژگی‌هایی که در آیات متعددی مورد توجه قرار گرفته است، ویژگی فطرت یا فطری بودن انسان است؛ مثل آیه «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا...» (به خاطر بیاور) زمانی را که پروردگارت از پشت و صلب فرزندان آدم، ذرّیه آنها را برگرفت؛ و آنها را گواه بر خویشان ساخت؛ (و فرمود): آیا من پروردگار شما نیستم؟! گفتند: آری، گواهی می‌دهیم...» (الأعراف/۱۷۲) و آیات دیگری همانند این آیه.

آنچه در این مقاله مورد نظر است، بررسی و تحلیل یکی از این آیات است که به آیه فطرت شناخته می‌شود که در ضمن آیات ۳۰ تا ۳۲ سوره روم آمده است. هدف این است که برخی از دلالت‌های مستقیم و غیر مستقیم این آیه با توجه به دو آیه همراه آن مورد بررسی قرار گیرد. اما آیه شریفه مورد نظر می‌فرماید: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ * مُبِينٌ إِلَيْهِ وَاتَّقُوهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ * مِنَ الَّذِينَ فَرَقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ: پس روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن. این فطرتی است که خداوند انسان‌ها را بر آن آفریده؛ دگرگونی در آفرینش الهی نیست؛ این است آیین استوار، ولی اکثر مردم نمی‌دانند. * این باید در حالی باشد که شما به سوی او بازگشت می‌کنید و از (مخالفت فرمان) او بپرهیزید، نماز را بر پا دارید و از مشرکان نباشید. * از کسانی که دین خود را پراکنده ساختند و به دسته‌ها و گروه‌ها تقسیم شدند، و (عجب اینکه) هر گروهی به آنچه نزد آنهاست (دل بسته و) خوشحال هستند» (الروم/۳۲-۳۰).

طرح مسأله

در هر حرکتی چند امر نقش اساسی ایفا می‌کند: مبدا، غایت و منتها، موضوع، محرک فاعلی بیرونی، محرک درونی، مسیر و راه حرکت، روش‌های وصول به هدف و ... این مقاله سعی دارد که به استفاده از آیات مذکور تحلیلی در مورد طرح کلی ذیل داشته باشد. در این آیات که حرکت کمالی انسان مطرح است، این موارد نیز به چشم می‌خورد:

الف) موضوع حرکت یا متحرک که در اینجا انسان برخوردار از فطرت است و می‌تواند با حرکت رشد یابد و ظرفیت‌های خود را به فعلیت برساند و با بهره‌گیری از دین، پیروی از آن، انابه و تقوا به سوی هدف الهی حرکت کند و این مسیر را طی کند (أَقِم... مُنِيبِينَ إِلَيْهِ وَاتَّقُوهُ).

ب) نقطه مبدا حرکت که از فطرت و هویت الهی انسان است نه از حیوانیت و جسمانیت (فَطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا).

ج) نقطه نهایی و هدف غایی حرکت که دستیابی و وصول به خداوند یا رضای اوست (مُنِيبِينَ إِلَيْهِ وَاتَّقُوهُ).

د) محرک بیرونی این حرکت خداوند است که با هدایت تکوینی و در پی آن تشریحی انسان را به سوی هدف فرامی‌خواند (فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ...).

هـ) محرک درونی نیز همان انسانیت انسان و فطرت الهی اوست که با گرایش به خدا ذاتاً به سوی او کشیده می‌شود و با امر الهی این گرایش موکد می‌شود.

و) مسیر حرکت که در اینجا روح انسان و فطرت است. انسان در حقیقت و فطرت خود حرکت می‌کند و با این حرکت در خود از فطرت بالقوه به فطرت بالفعل می‌رسد و کمالات انسانی در او عینیت می‌یابند. در واقع، این خود انسان است که از مرحله پایین‌تر حرکت می‌کند و در حرکت درونی خویش به خود فرازین دست می‌یابد.

ز) روش‌ها و وسایل وصول به این هدف نیز که توسط دین بیان می‌شود و با فطرت تطابق کامل دارد (فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ...).

اما پیش از ورود به بحث اصلی تذکر این نکته لازم است که پیام‌ها و دلالت‌های مورد نظر در آیه را می‌توان به سه بخش زیر دسته‌بندی کرد:

(۱) پیام‌هایی که لزوماً ارتباطی به موضوع فطرت ندارند، اما این سه آیه بر آنها دلالت دارد.

(۲) پیام‌هایی که مستقیماً مرتبط با موضوع فطرت است و این سه آیه به روشنی بر آن دلالت دارد.

در این دو مورد سعی شده است که پیامها و دلالات خود این آیات مورد بحث قرار گیرند و از آیات دیگر کمتر استفاده شود.

(۳) ظرفیتها و قابلیت‌های مرتبط با فطرت که با استفاده از آیات و شواهد دیگر قابل اثبات است.

پیامها، دلالتها و ظرفیتها

(۱) توجه انسان به دین و پیروی از آن

بر اساس دستور (فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ...) مبنی بر ضرورت و لزوم توجه انسان به دین الهی و پیروی از آن می‌توان نکات زیر را نتیجه گرفت:

(۱-۱) اینکه در انسان ویژگی یا قابلیت وجود دارد که توانسته است مخاطب سخن خداوند واقع گردد و خداوند او را به پیروی از دین بخواند. این ویژگیها در اثنای این جستار خواهد آمد.

(۱-۲) انسان به عنوان مخاطب سخن خداوند از توانایی و ظرفیت دستیابی به آگاهی‌های فراوان و عمیق که لازمه این مخاطب است، برخوردار می‌باشد. برخی از این توانایی‌های علمی عبارت هستند از:

(۱-۲-۱) توانایی او در دستیابی به علم به گونه‌ای که می‌تواند خدایی را که او را مخاطب قرار می‌دهد، بشناسد؛ زیرا اگر نتواند او را بشناسد، بر خود لازم نمی‌بیند امر موجود ناشناسی را اطاعت کند و به عبارتی، از امر او به سوی انجام امر برانگیخته نمی‌شود و در نتیجه امر خداوند به انسان کاری بیهوده و غیرحکیمانه خواهد بود، در حالی که انجام کار لغو ضمن اینکه از سوی هر که باشد، کاری غیر معقول است، بر خداوند محال نیز است.

(۱-۲-۲) توانایی او در آگاهی به اینکه اولاً ویژگی و صفتی در خداوند وجود دارد که بر اساس آن می‌تواند بنده خود را مورد خطاب قرار دهد. ثانیاً در خود انسان نیز این ظرفیت و قابلیت وجود دارد که مخاطب امر الهی گردد.

(۱-۲-۳) توانایی او برای فهم سخن خدا؛ یعنی تشخیص اینکه آنچه را دریافت کرده، سخن خداست و نه القاءهای شیطانی و نیز دریافت اینکه این سخنان خواب، خیال، رؤیا، توهم و... نبوده، بلکه امری واقعی بوده است؛ زیرا اگر او قدرت چنین تشخیص را نداشته باشد، باز امر به او لغو خواهد بود.

(۱-۳) اینکه برنامه‌ای به نام دین و شریعت برای هدایت انسان تشریح شده است؛ زیرا صدور دستور به متابعت و التزام به چیزی که وجود نداشته باشد، ضمن اینکه کاری عاقلانه و حکیمانه نیست، به لحاظ اطاعت از سوی فرد مأمور نیز غیرقابل انجام است.

۱-۴) توانایی انسان بر اجرا و اطاعت امر خداوند مبنی بر پیروی دین و متابعت شریعت؛ زیرا دستور انجام کاری به کسی که ناتوان از انجام آن است (تَكْلِيفٌ بِمَا لَا يُطَاقُ) حکیمانه نیست.

۲) دستور خداوند

دستور خداوند به پیروی از دین، انابه، تقوا و برپایی نماز از سویی و نهی از شرک و تفرقه در دین و گروه‌گروه شدن از سوی دیگر، موارد زیر را در پی دارد.

۲-۱) وجود دو گرایش متعارض در انسان

در انسان به جز فطرت عنصر دیگری نیز وجود دارد که در تعارض با فطرت است و نیز اینکه پیروی از گرایش دوم در تعارض با پیروی از دین است و این دو با هم سازگاری ندارند؛ زیرا خداوند متعال در آیه شریفه این دو را در مقابل هم قرار داده است و یکی را امر به انجام فرموده است و دیگری را نهی کرده است: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا... وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ...». دلیل نهی از شرک، همان گونه که خواهد آمد، این است که شرک در تعارض با اصل واقعیت و نیز فطرت و سعادت انسان و نیز موجب تفرقه در دین و تفرقه میان انسان‌هاست (وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ * مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيْعًا).

۲-۲) وجود اختیار در انسان

انسان دارای اختیار است و برخی از فعالیت‌های او از جمله انتخاب مسیر حیات و تعیین راه سعادت و برگرفتن و اختیار کردن دین به دست خود اوست. اوست که باید گزینش کند و اوست که می‌تواند امر الهی را اطاعت یا عصیان و نافرمانی کند. بدین ترتیب اگرچه خداوند بستر فطرت را تکویناً برای او فراهم آورده است (فَطَرْنَا النَّاسَ عَلَيْهَا) و او در این بستر از قبل تعیین شده حرکت می‌کند و در این خصوص اختیاری نداشته است (همان گونه که در اصل پیدایش خود و ولادت در منطقه‌ای خاص و فرزندی پدر و مادر خود و حیات در این مقطع زمانی و... نیز اختیاری نداشته است)، اما اگر بخواهد می‌تواند راه نادرست را برگزیند، همان گونه که اکثر انسان‌ها چنین می‌کنند (الأعراف/۱۰۲، یونس/۶۰ و النمل/۷۳).

نحوه دلالت آیه بر وجود گرایش دوم و نیز وجود اختیار در انسان به این بیان است که اگر انسان گرایشی جز فطرت نمی‌داشت، در این صورت، او اختیار در گزینش و پیروی از دین و دوری از شرک نمی‌داشت، بلکه تکویناً مجبور به چنین کاری می‌بود و پیروی از دین یا دوری از شرک خودبخود انجام می‌شد. حال با توجه به اینکه صدور امر و نهی نسبت به چیزی که در اختیار فرد نیست، کاری لغو و غیرحکیمانه است، ساحت خداوند مبراً از صدور چنین امری خواهد بود. بنابراین، لازمه امر و نهی

خداوند در این آیه، اختیار انسان در انتخاب مسیر درستی و نادرستی و نیز وجود ویژگی دیگری جز فطرت در انسان است.

۳) ادامه ربوبیت تکوینی الهی با هدایت تشریحی

بر اساس شواهد آیه که در بند پیشین گذشت، معلوم می شود که:

۳-۱) فطرت به عنوان پیامبر درونی انسان به تنهایی برای هدایت کفایت نمی کند و امکان انحراف انسان به دلیل اراده آزاد و غرایز و... وجود دارد و دین باید به کمک آن بیاید. اگر وجود فطرت برای هدایت انسان به سوی رشد و کمال کفایت می کرد، دلیلی برای دستور به پیروی از دین وجود نداشت، علاوه بر اینکه فساد و تباهی و انحطاط بسیاری از انسان ها که از ویژگی فطرت برخوردار هستند نیز شاهد بر نیاز به چیزی بیش از فطرت است. به عبارتی، اگر هدایت تکوینی برای حیوانات و گیاهان و... کافی است، برای انسان اینگونه نیست، بلکه وی نیازمند به هدایت تشریحی دین جهت مدیریت و ساماندهی و تکمیل فطرت می باشد (طباطبائی، ۱۴۱۷ق.، ج ۱۶: ۱۹۳-۱۹۲).

۳-۲) البته فطرت و تشریح دین اگرچه شرط لازم کمال انسان می باشند، اما کافی نیستند؛ زیرا بسیاری از افراد با وجود این دو امر همچنان در ضلالت به سر می برند. بر اساس «أَقِم وَجْهَكَ لِلدِّينِ» دو شرط دیگر نیز در کار است:

۳-۲-۱) آگاهی به دین؛ زیرا تا انسان به چیزی آگاهی پیدا نکند، نمی تواند از آن پیروی کند.

۳-۲-۲) التزام قلبی (باور) به آن؛ زیرا هویت دین با باور بدان پیوند خورده است و فرض پیروی از دین بدون باور به آن غیرمعقول است.

بر این اساس، خداوند پس از آفرینش انسان، او را به خود واگذار نکرده و رها ننموده است، بلکه ربوبیت خود را با جعل تشریحی دین برای او تکمیل کرده است و با دستورات خود (مانند پیروی از دین، انابه، تقوا و برپایی نماز از سویی، و نهی از شرک و تفرقه در دین و گروه گروه شدن از سوی دیگر) راهنمایی او را بر عهده می گیرد و مسیر هدایت و ضلالت را به او نشان می دهد (همان: ۱۹۳-۱۹۰).

۴) انسان به عنوان خلیفه و مظهر اراده تشریحی الهی

انسان با اطاعت خویش از دستورات تشریحی الهی و پیروی از دین و انتخاب راه صحیح و دوری از مسیر گمراهی و شرک می تواند ادامه دهنده مسیر ربوبیت تکوینی خداوند شود و به عبارتی، اختیار او سبب ظهور ربوبیت تشریحی پروردگار در بستر هویتی و سرزمین وجود خویش گردد و شرافت خلافت الهی را در این خصوص نصیب خود کند؛ زیرا او با اطاعت امر الهی، جایگاه خلافت و جانشینی خداوند

را در وجود خود عینیت بخشیده است (فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا... * مُبِينٍ إِلَيْهِ وَاتَّقُوهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ).

۵) آفرینش ویژه و متفاوت انسان از سایر موجودات (فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا)

توضیح اینکه واژه «فطرت» به لحاظ صوری بر وزن «قسمت» است و این وزن به عنوان مصدر نوعی فعل بکار می‌رود. بر این اساس، «فطرت» دلالت بر نوع و چگونگی آفرینش می‌کند. از سوی دیگر، ماده «فطر» به معنای خلقی است ابتدایی و ابداعی که سابقه نداشته و برای اولین بار اتفاق افتاده است (مطهری، ۱۳۸۲، ج ۳: ۴۵۸-۴۵۳). بنابراین، هر خلقی را شامل نمی‌گردد. حال با توجه به اینکه در این آیه، فاطر بودن خداوند در خصوص انسان مطرح شده است و نه مخلوقات دیگر (زیرا فرمود: «فَطَرَ النَّاسَ» و نفرمود «فَطَرَ الْخَلَائِقَ» و مانند آن) می‌توان گفت که خلقت انسان متفاوت از نحوه خلقت سایر موجودات است.

این خلقت ویژه از مختصات برخوردار است که برخی گذشت و برخی خواهد آمد، اما گفتنی است که این مختصات است که او را مستوجب و لایق دین‌باوری و انابه و ... کرده است و به همین دلیل، در سایر موجودات همچون جمادات، نباتات، سایر حیوانات و ... (به جز جن) دین‌باوری و انابه مطرح نیست؛ زیرا ظرفیت انجام این کار را نداشته‌اند. این انسان است که این توانایی و ظرفیت را دارد که جهت‌گیری وجودی خود را بر اساس دین الهی تنظیم و اقامه کند. مطمئناً اگر ظرف وجودی او مانند موجودات دیگر می‌بود، این امر از سوی خداوند متوجه او نمی‌شد.

۶) فطرت به مثابه هویتی تغییرناپذیر برای نوع انسان

فطرت که همان هویت ذاتی نوع انسان است، به هیچ روی قابل تغییر و تبدیل نیست. بنابراین، عوامل زمانی و منطقه‌ای و تاریخی و... هیچ نقشی در تعیین هویت فطری او ندارند و همه انسان‌ها در همه زمان‌ها و مکان‌ها و در هر موقعیت خانوادگی و ... از یک هویت واحد برخوردارند (لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ) (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ج ۱۲: ۵۴-۵۷ و ۱۵۱-۱۵۲ و همان، بی‌تا: ۲۸-۲۷).

۷) دینی بودن فطرت و یا فطری بودن دین

دین که همان اراده تشریحی خداوند برای سعادت انسان است، بر اساس ساختار وجودی انسان یعنی فطرت بنا شده است و به عبارتی، فطرت انسان با گرایش به دین شکل گرفته است. بر این اساس، دین نه تنها با فطرت در تعارض نیست، بلکه بهترین مسیر برای رشد و فعلیت تمام ظرفیت‌ها و قابلیت‌های فطرت است. دلیل فطری بودن دین آن است که خداوند در این آیه پس از امر به پیروی از

دین (أَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ) بلافاصله دستور به ملازمت و مراقبت از فطرت می‌دهد (فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا) و آنگاه مجدداً به بحث دین برمی‌گردد (ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ).

معنای این مطلب می‌تواند این باشد که پیروی از دین بر اساس مقتضای فطرت و مناسب و همخوان با فطرت است؛ یعنی مراقبت از فطرت و اكمال آن با اقبال به سوی دین و پیروی از آن ممکن است و بر همین اساس است که دین به رشد فطرت همت می‌گمارد و استعدادهاى موجود در فطرت را پرورش می‌دهد و به فعلیت می‌رساند (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۴۱۷ق.، ج ۱۶: ۱۷۸؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۸: ۴۷۵؛ مطهری، ۱۳۸۲، ج ۳: ۳۸۹؛ جوادی آملی، ۱۳۷۸: ۱۲۳ - ۱۲۷؛ ابن‌عاشور، ۱۴۰۰ق.، ج ۲۱: ۴۸-۴۷). در اینجا باید به چند نکته زیر توجه کرد:

الف) برخلاف دیدگاه‌های دوگانه‌انگارانه که میان تکوین و تشریح، علم و دین و مانند آن جدایی می‌اندازند، دیدگاه اسلامی و قرآنی بر این تأکید دارد که ذات و فطرت برجسته‌ترین مخلوق الهی یعنی انسان با دستورهای الهی برای سعادت وی کاملاً همخوان است. به عبارتی، هم انسان به گونه‌ای آفریده شده است که گرایش به خداوند و پرستش او و دستورات الهی و دینی داشته باشد و هم دین الهی با توجه به نحوه تکوین و آفرینش انسان شکل گرفته است. پس، دین امری تحمیلی و قسری نیست. بر این اساس، پرستش خداوند (که بنیانی‌ترین اصل دین است)، نیایش و اظهار دل‌بستگی به او از درون هویت انسان می‌جوشد و سر برمی‌آورد (ر.ک؛ جوادی آملی، ۱۳۷۸، ج ۱۲: ۱۷۳-۱۷۲؛ شاذلی، ۱۴۱۲ق.، ج ۵: ۲۷۶۷؛ ابن‌عاشور، ۱۴۰۰ق.، ج ۲۱: ۵۰-۴۷)؛

دلیل امکان چنین هماهنگی میان تکوین و تشریح افزون بر آیه فطرت و آیات دیگر این است که همان خدایی که انسان را به خلقت ویژه‌ای خلق می‌کند، دین را نیز همو تشریح و انسان را به اطاعت آن امر می‌کند. هم دین، دین خداوند است و هم فطرت انسانی مخلوق اوست. هر دو فعل الهی و ناشی از خداوند واحد هستند و خداوند با توجه به شناختی که از این طبیعت و ذات دارد و نیز با توجه به آگاهی‌اش از هدف‌های موجب سعادت انسان و نیز راه‌های رشد و کمال او مسیری را برای رشد او ترتیب می‌دهد که با طبیعت او همخوانی داشته باشد. بر این اساس، با توجه به یگانگی، علم، خالقیت، ربوبیت و حکمت خداوند، جنبه‌های تکوینی و تشریحی انسان از سامان واحدی برخوردار می‌گردد.

ب) همین هماهنگی بین تکوین و تشریح می‌تواند سنگ بنای مناسبی گردد برای هماهنگی میان عقل و علم (به عنوان معرفت کاشف از عالم تکوین) از یک سو و فهم دین (به عنوان معرفت کاشف از دین و اراده تشریحی خداوند)؛ زیرا همان گونه که واقعیت دین و جهان با یکدیگر همخوان است، قطعاً معرفت صحیح و مطابق با واقع از این دو نیز نه تنها با یکدیگر تعارضی نخواهد داشت، بلکه تلائم و هماهنگی خواهد داشت.

بر این اساس، دین با هیچ یک از ویژگی‌های فطری و کمالات وجودی انسان معارضه ندارد. دین نه تنها با خواسته‌های فطری انسان همچون کمال‌طلبی، زیبایی‌دوستی، علاقه تمام‌ناشدنی به رشد و لذت، امید به آینده و... در تعارض نیست، بلکه بر آن تأکید دارد. اگر معارضه‌ای دیده می‌شود، به دلیل آن است که یا آنچه دین یا دینی پنداشته شده دین نیست و یا اینکه آن ویژگی و کمال خیالی، ویژگی و کمال واقعی نیست (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۲: ۲۷۴، ج ۴: ۱۱۵ و ج ۹: ۲۴۱).

ج) با توجه به مطالب فوق می‌توان گفت که دین الهی انسانی‌ترین، بلکه تنها مکتبی است که می‌توان آن را انسانی دانست؛ زیرا با توجه به اینکه انسانی بودن یک مکتب عبارت است از شناسایی جامع و کامل ظرفیت‌های انسان، شناسایی اهداف و مقاصدی که منجر به سعادت او می‌شود و نیز ارائه دستورالعمل متناسب با ظرفیت‌های او به صورت همه‌جانبه برای دستیابی به هدف و با توجه به اینکه خداوند انسان را امر به پیروی از دین - که مطابق با فطرت می‌باشد - نموده است. بر این اساس، می‌توان گفت که تنها دین (یعنی اسلام) است که چنین ویژگی‌هایی را دارد. اما سایر مکاتب به درجات مختلف از انسانی بودن فاصله دارند؛ زیرا از ویژگی‌های سه‌گانه پیش گفته برخوردار نیستند. در اسلام از تمام ظرفیت‌های این انسان استفاده می‌شود تا او رشد کند و هیچ ظرفیتی نادیده گرفته نمی‌شود، در حالی که در مکاتب انسانی به فقدان دست کم یکی از سه ویژگی پیش گفته، بسیاری از ظرفیت‌های انسانی نادیده انگاشته می‌شود. به عنوان نمونه در مکاتبی که رفاه فردی و آزادی فردی، آن هم در سطح مادی را محور همت خود قرار می‌دهند، جنبه‌های اجتماعی و نیز جنبه‌های متعالی معنوی هویت انسانی فراموش می‌شود و قربانی جنبه فردی وی می‌گردد و در نقطه مقابل اینان جمع‌گرایان هستند که با تأکید افراطی بر جنبه اجتماعی انسان سعی می‌کنند آزادی و استقلال فردی، عواطف و احساسات شخصی وی و نیز جنبه‌های معنوی و متعالی وی را به طور کلی فراموش کنند و از او شخصیتی بسازند که صرفاً به اراده سازمان و جمع کار کند و از خود هیچ اراده‌ای نداشته باشد. طبعاً چنین نگاهی به انسان، اهداف انسانی و نیز مسیرهای دستیابی به اهداف را با توجه به این یک‌جانبه‌گرایی تنظیم می‌کنند و از فطرت حقیقی انسان کاملاً دور می‌افتند.

از همین جا یک استفاده دیگری نیز از این آیه می‌توان داشت و آن عبارت از انسان‌گرایی در برابر فردگرایی و جامعه‌گرایی است. توضیح اینکه در فلسفه‌ها و نظریات مُدرن و به طور خاص معاصر در علوم انسانی در حوزه‌های سیاست، هنر، رسانه، اقتصاد، معرفت و... مطرح در دنیا که به دلیل آنکه موضوع و محور کارشان انسان است، باید تعریفی از انسان به دست دهند، گاهی محوریت به فرد (در مقابل جامعه) داده می‌شود و همه دانش‌ها و نیز برنامه‌ها بر این اساس، تنظیم می‌شود و گاهی هم بر عکس به جامعه (در برابر فرد) اهتمام می‌شود و همه بنیان‌ها بر اساس آن پی‌ریزی می‌شود.

اما در نظریه فطرت آنچه اساس است، فطرت و انسانیت اوست و هدف هم تکمیل و فعلیت یافتن این جنبه وجودی انسان است. این انسانیت در عین آنکه در این فرد و با خصوصیات این فرد پیوند خورده و تعیین و تفرّد یافته است، در دیگران نیز وجود دارد و انسانیت هیچ کس با انسانیت دیگری تفاوت ندارد. این انسانیت در دو جلوه خود را نشان می‌دهد: حوزه فردی و حوزه اجتماعی. بدین ترتیب انسانیت مبتنی بر فطرت یک شبکه وجودی است که افراد را در عین فردیت دارای یک وجهه ذاتی مشترک می‌کند. در اینجا هویت انسان گونه‌ای وحدت در عین کثرت خواهد داشت. در این نگاه، فرد مطرح است، ولی فردی که نسبتی ذاتی و فطری با سایر انسان‌ها دارد. فردیت همچنان باقی است، اما نه فردمحوری. آنچه باید رشد یابد، انسانیت انسان است نه فردیت خودخواهانه و محدود او و نه جنبه اجتماعی محض او بدون لحاظ تفردهای ویژه هر انسان.

حال با توجه به چنین رابطه‌ای و با توجه به اینکه همه انسان‌ها گرایش به سوی حقیقت واحدی دارند، خالق واحدی دارند، مسیر و راه واحدی دارند، راهنمای واحدی دارند و بالأخره هدف واحدی دارند، رابطه انسان‌ها با یکدیگر به اعتبار فطرت، بسیار عمیق‌تر از آن خواهد بود که بتوان آن را گسست و یا به رابطه‌ای ضعیف‌تر تقلیل داد.

چنین درک واقعی و درست انسان‌شناسانه‌ای می‌تواند علوم انسانی ویژه و متفاوتی را بنیان نهد و برای حل مشکلات انسان معاصر چاره‌ای بیندیشد.

۸) نیاز به وحی در تشخیص هویت انسانی

انسان در تشخیص و یا دست کم توجه بیشتر به هویت خود نیاز به وحی دارد و گرنه دلیلی برای ذکر این سخن که (فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ) نبود. توضیح بیشتر اینکه حتی اگر انسان این هویت را از طریق عقل کشف کند، یادآوری آن و تذکر بدان خود موضوعی است که اهمیت آن کمتر از اصل تشخیص نیست.

۹) توحیدی بودن فطرت انسان

با توجه به فطری بودن دین (که از نظر گذشت)، مطمئناً یکی از اساسی‌ترین بنیان‌های دین مورد نظر قرآن کریم توحید یعنی باور و ایمان به ذات پاک خداوند واحد و نیز عبودیت در برابر تنها اوست، دستور پیروی از دین (فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ) به همراه دعوت به لزوم دل‌بستگی قلبی و عملی به حق متعال (مُنِيبِينَ إِلَيْهِ وَاتَّقُوهُ) و نهی از شرک (وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ) همگی دلالت بر توحیدی بودن دین فطری دارد.

بدین ترتیب، ذات انسان در نسبت و پیوند با خداوند یگانه شکل گرفته است، اما اینکه آیا این پیوند، صرفاً معرفت و شناخت خداوند است و یا کشش و دل بستگی به او یا هر دو؟ و هر کدام که باشد، آیا به صورت بالفعل است یا بالقوه؟ باید گفت که ممکن است از این آیه نتوان فعلیت معرفت یا دل بستگی را به روشنی دریافت. گویی که از آیات دیگر (مانند آیه ذر در آیه ۱۷۲ از سوره اعراف، آیه دال بر الهام فجور و تقوی در آیه ۸ سوره شمس... و نیز از روایات اهل بیت(ع) که دلالت‌های صریح و روشنی دارند می‌توان این امر را استنباط کرد. اما آنچه از این آیه شریفه به صورت قطعی می‌توان فهمید اینکه فطرت انسان توحیدی است و حتی اگر انسان به صورت بالفعل به خداوند آگاهی و دل بستگی نداشته باشد، ساختار وجودی او به گونه‌ای خلق شده که این قابلیت را تحقق بخشد.

طبعاً این بدان معناست که فطرت با شرک و پرستش خدایان و محبوبان متعدّد سازگاری ندارد و با آن همراهی نمی‌کند. بنابراین، دعوت انبیا به اطاعت خداوند نیز چیزی است که متناسب با فطرت انسان است و عصیان و نافرمانی اوست که خلاف فطرت است (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ج ۱۲: ۱۴۷-۱۴۵ و ۱۶۸-۱۶۷؛ ابن‌عاشور، ۱۴۰۰ق، ج ۲۱: ۴۸-۴۷؛ نیز، ر.ک؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۸: ۴۷۵). این مطلب در روایات هم مذکور است؛ به عنوان نمونه: «عَنْ زُرَّارَةَ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، عَلَيْهِ السَّلَامُ، عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا. قَالَ: فَطَرَهُمْ جَمِيعاً عَلَى التَّوْحِيدِ: از زراره نقل شده که گوید: از امام صادق(ع) از معنی آیه «فطرة الله التي...» پرسیدم، امام فرمود: یعنی خداوند همه آدمیان را بر فطرت توحید آفرید» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲: ۱۲؛ حدیث ۳).

البته فطری بودن به معنای آن نیست که انسان اشتباه نمی‌کند. او در عین گرایش فطری به خداوند، گرایش غریزی و مادی نیز دارد که در تقابل با آن است و به همین سبب دل بسته امور دیگری نیز می‌شود («أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ: آیا دیدی کسی را که هوای نفسش را معبود خود برگزیده است؟!» (الفرقان/۴۳)). اما این خطای دریافتن مصداق خداست؛ یعنی او بر اساس تمایل و گرایش ذاتی به خداوند یگانه، اموری را مطلوب و معبود واقعی می‌پندارد و البته بعد از وصول به آن در می‌یابد که آنها محبوب و مطلوب واقعی نبوده‌اند و بر اساس همین پی بردن به خطا مجدداً در صدد حرکت به سوی معبود واقعی برمی‌آید (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۴: ۱۳۲).

۱۰ اصل وحدت انسانیت

یکی از اصولی که می‌تواند بر اصل فطرت بنیان‌گذاری شود، عبارت از اصل وحدت انسانیت است. همه انسان‌ها از یک ویژگی مشترک اساسی برخوردارند و آن خلقت و ساختاری ویژه است که مبنایی برای کمالات خاص اوست. انسان از این جهت که به این کرامت (خلقت ویژه) مکرّم گشته است با همه

انسان‌ها وحدت ذاتی دارد. همه انسان‌ها بی هیچ تبعیض و تفاوت مخلوق به خلقت ویژه هستند (فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا) (ر.ک؛ جوادی آملی، ۱۳۷۸، ج ۱۲: ۱۵۲-۱۵۱ و همان، بی تا: ۱۴۵-۱۴۱).

بر اساس این وحدت که در آیات دیگر قرآن کریم همچون آیه شریفه «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّنْ ذَكَرٍ وَأُنثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ: ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید؛ (اینها ملاک امتیاز نیست)، گرامی‌ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست. خداوند دانا و آگاه است» (الحجرات/۱۳) و نیز روایاتی مانند «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَبَّكُمْ وَاحِدٌ وَ إِنَّ آبَاءَكُمْ وَاحِدٌ كُلُّكُمْ لِآدَمَ وَ آدَمُ مِنْ تُرَابٍ إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاكُمْ وَ لَيْسَ لِعَرَبِيٍّ عَلَىٰ عَجَمِيٍّ فَضْلٌ إِلَّا بِالتَّقْوَىٰ: ای مردم! همانا پروردگارتان و پدرتان یکی است. همه از آدمید و آدم از خاک است. گرامی‌ترین‌تان پیش خداوند با تقواترین شماست و هیچ انسان عرب بر غیر عرب برتری جز تقوا ندارد (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۷۶: ۳۵۰). همچنین تأکید شده که ذات بشریت و حقیقت بشریت یکی است و میان انسان‌ها تفکیک و تمایز ذاتی وجود ندارد. تقسیم‌بندی‌هایی همچون انسان سیاه در مقابل انسان سفید و انسان غربی در مقابل انسان شرقی، انسانی از این خانواده، طبقه، شغل، قبیله، حزب و ... در مقابل انسان دیگر تقسیم‌بندی سرنوشت‌ساز و هویتی نیست. آنچه اساسی است و می‌تواند مبنای رشد باشد، انسانیت یعنی فطرت است و نه این امور. همه تفاوت‌های انسان‌ها از قبیل تفاوت در ژن و خانواده و قوم و ملیت عارضی می‌باشند و در انسانیت انسان هیچ مدخلیت ندارند. آنچه معیار تمایز است، عبارت از اراده انسان مبنی بر رویکرد دینی به فطرت (أَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ) و به عبارتی پابندی به ارزشهایی است که موجب کمال انسانی می‌شود (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاكُمْ) تا بتواند به قابلیت انسان برای دستیابی به وحدتی رشدیافته‌تر و متعالی‌تر فعلیت بخشد.

این مبنای وحدت انسان‌ها (همچون مبنای فردگرایی یا جامعه‌گرایی که از نظر گذشت)، می‌تواند در عرصه‌های مختلف حیات و دانش بشری تأثیر عمیقی داشته باشد. در فلسفه سیاسی اگر دیدگاه نژاد برتر مطرح باشد، می‌تواند به مواردی همچون فاجعه جنگ آفرینی هیتلر در جنگ جهانی دوم و رژیم آپارتاید در آفریقای جنوبی و نیز پان عربیسم خشن بعثی منجر شود و وضعیت تلخی را برای انسان رقم بزند. خشونت‌ها و خونریزی‌های گسترده و بی‌پایان کشورهای غربی اروپامحور از گذشته تا کنون نسبت به کشورهای استعمارزده مبتنی بر این نگاه بوده که آنان اعمال مدیریت بلامنازع نسبت کسانی را که به باور نادرست آنان، انسان‌هایی درجه دو محسوب می‌شدند، حق خود می‌دانستند.

به هر روی، اصل «وحدت انسانیت» مبتنی بر فطرت، به عنوان یک مبنای الهی - اسلامی می‌تواند در علوم انسانی مبنایی اساسی برای ما باشد. البته این اصل منکر تفاوت‌های انسان‌ها نیست. به هر حال

هر ملت و گروهی روشی خاص در زندگی، نوع غذا، لباس، معاشرت، گفتار و زبان دارند و احیاناً در میزان هوش افراد و توانایی‌های بدنی، وراثت، ملیت و... با هم تفاوت‌هایی دارند (وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ) اما اینها منشاء ارزش نیست، بلکه منشاء ارزش وابسته به اراده انسان در انتخاب مسیر کمال و یا انحطاط است (فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا... ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ... * مُبَيِّنَ إِلَيْهِ وَاتَّقُوهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ * مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا) (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ).

بدین ترتیب بر اساس فطرت جایی برای ناسیونالیسم و ملت پرستی و برتری خونی و خاک و کشور نیست. نسبت فطرت به هر منطقه و خاک و خون و ملیتی برابر است. آنچه ریشه دار است فطرت است و خدای فاطر و دین رشد دهنده فطرت. بر این اساس ناسیونالیسم به مثابه دین محصول قرن نوزدهم غرب و پدیده دوران سرمایه داری و پیامد وضعیت طبقاتی خاص در غرب چیزی بی ریشه و بی اساس است که به عنوان یک مرامنامه و دین جدید خدای خود و دین خود را دارد و در تعارض با فطرت و هویت و کرامت انسان است. وطن بشریت فطرت الهی اوست و دلبستگی به این فطرت و رشد آن است که کمال می‌آورد. در این وطن دیگر جای تعارض ملت‌ها و انسان‌ها نیست چون همه را با هر رنگ و نژاد و... ای در خود جای می‌دهد و وسعتی به بیکرانگی ابدیت دارد. همه در آن برای خود پناهی دارند و تا آنجا که بخواهند وسیع است و این وسعت موجب تنگی و دشواری وطن دیگران نیست. همه با همند. در اینجا کسی توسعه طلب و متجاوز نخواهد بود. جهنم و تنگنا و سختی و دشواری از آن ملی‌گرایی و قبیله‌گرایی و حزب‌گرایی و... است که به راحتی بیگانه‌سازی می‌کند و به دنبال آن غربت و دوری از فطرت را به عنوان ارمغان این انتخاب به همراه می‌آورد. اینان به امید باطل دستیابی به وسعت و رفاه و... به نزاع می‌پردازند و تفاخر می‌کنند و تفرقه‌گرایی می‌کند و خداهای دست‌ساز را در برابر خدای فطرت و انسانیت قرار می‌دهد و البته نتیجه اش آن است که دچار تنگنای بیشتر می‌شود (فطره الله .. و لا تكونوا من المشركين الذين فرقوا دينهم و كانوا شيعا).

نکته دیگر در همین جا اینکه از وحدت انسان می‌توان هم‌ارزی زن و مرد را به لحاظ کرامت و جایگاه وجودی فهمید. آنچه در انسان مهم است، سرشت انسانیت به عنوان عنصر هویتی اوست و این در مرد و زن یکسان است. بدین ترتیب، گرایش‌های مردسالارانه و اخیراً زن‌سالارانه که واکنش به مردسالاری است، محکوم شمرده می‌شود. تمایز زن از مرد و تفاوت‌های آنان نقشی در هویت اساسی انسان ندارد و معیاری ارزشی محسوب نمی‌شود.

(۱۱) فطرت توحیدی، عنصر اساسی هویت انسان

هر گونه تعریف و تحلیل از انسان که در آن عنصر وحدت انسانیت، گرایش ذاتی او به حقیقت و دین، اینکه کمال او با دین‌مداری و توجه به حقیقت‌جویی فطری و توحید و دوری از شرک و سایر

موارد فوق‌الذکر وجود نداشته باشد، تعریفی ناقص و ابتر خواهد بود. بر این اساس، هر گونه تعریف یک جانبه‌گرایانه، ماده‌گرایانه، نژادپرستانه، زمینه‌گرایانه و ... و نیز هر گونه تلقی از هویت او مبنی بر اینکه انسان موجودی ذاتاً خونریز، گرگ‌صفت، ابزارانگار و پراگماتیست، خودخواه، جاه‌طلب و ... که در غرب مطرح است، قابل قبول نیست. البته این درست است که انسان به دلیل بُعد حیوانی و مادی و نیز اراده و اختیار خود، ظرفیت تمامی این جهات منفی را هم دارد. اما هویت انسانی او که سبب تمایز وی از سایر موجودات است، فطری بودن اوست که شامل اوصاف پیش‌گفته می‌شود.

۱۲) انحصار حقانیت در دین فطری الهی و نه سایر ادیان

با توجه به یگانگی خداوند (وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ) و یگانگی فطرت و انسانیت (فَطَرُ النَّاسِ) و عدم تغییر در فطرت در طول حیات انسانیت (لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ) طبعاً مسیر اصلی و شاهراه سعادت هم که برای این انسان در نظر گرفته می‌شود، واحد و یگانه خواهد بود (أَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا... الَّذِينَ فَرَقُوا دِينَهُمْ / إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ (آل عمران/۱۰) / مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (همان/۶۷)) بنابراین، یک دین حق مطرح است و نه ادیان متعدّد. البته با توجه به دوره‌ها و زمان‌های متعدّد و رشد فکری و عقلی بشر و نیز اقتضاء زمانی و منطقه‌ای تفاوت‌هایی بین شکل‌های تعیین‌یافته دین در هر دوره‌ای ممکن است اتفاق بیافتد، ولی محور و اصل و شاهراه در طول تاریخ یکی است و نه متعدّد. بنابراین، اگرچه ادیان دیگری نیز در عالم واقع وجود دارند (لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ). اما وجود آنها به معنای برخورداری از ویژگی حقانیت نیست و این ادیان نمی‌توانند مسیر بشر را به سوی سعادت تعیین کنند؛ زیرا تنها دین الهی است که ریشه در فطرت انسان دارد و می‌تواند او را هدایت کند و گرنه ادیان برساخته تمایلات بشر یا دین الهی ولی تحریف شده و یا دین الهی که تفسیرهای نادرستی از آن بشود که در تعارض با محتوای حقیقت دین باشد، راهی جز تفرقه و شرک و ... ندارد.

۱۳) لزوم مواجهه معقول و به دور از هر گونه انحراف و خودخواهی با دین و حقیقت

بر اساس وصف «حنیف» در آیه شریفه «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا» انسان در مواجهه با حقیقت باید مطابق فطرت الهی خود و به گونه‌ای حق‌گرایانه و به دور از هر گونه انحرافی عمل کند و اگر بخواهد بر اساس هوی و خواسته‌های نفسانی یا تحمیل پیش‌فرض‌ها و مقاصد فردی و گروهی مخالف فطرت با دین مواجه شود و از آن به عنوان ابزاری برای مقاصد دنیوی و پست خود استفاده کند و یا با کج‌فهمی و پیش‌فرض‌های نادرست بخواهد با دین مواجه شود، در این صورت بهره‌ای از دین نخواهد داشت، هویت او به عنوان انسان رشدیافته شکل نمی‌گیرد، سعادت او تحقق نمی‌یابد و در نتیجه محصول کار او

مانند مشرکین خواهد بود (مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا) (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ج ۱۲: ۱۵۰ و ۱۶۷-۱۷۰؛ شاذلی، ۱۴۱۲ق، ج ۵: ۲۷۶۷).

۱۴) امکان دستیابی به موقعیت‌های والا و ارزشمند برای همه انسان‌ها

اینکه فطرت هویت ذاتی انسان است (ر.ک؛ جوادی آملی، ۱۳۷۸، ج ۱۲: ۱۵۴-۱۵۲) و این هویت در همه انسان‌ها وجود دارد، امکان دستیابی به جایگاه بلند و معنوی الگوهای برجسته انسانی را که در حیات انسانی ظهور کرده‌اند، برای انسان‌های دیگر فراهم می‌کند و امید به تحقق این امر را در میان انسان‌های دیگر زنده می‌نماید.

۱۵) عزت و استقلال انسان

بر اساس فطرت مشترک انسان‌ها و ظرفیت بی‌پایان هر فرد انسانی برای رشد، هر انسان به آنچه خود دارد و دیگران دارند، آگاه می‌گردد و در نتیجه، تمنّایی مخالف با عزت و کرامت خود از دیگران ندارد؛ زیرا دیگران چیزی بیش از آنچه او دارد، ندارند و اگر تمنّایی دارد، آن را از خدای خود که خدای همه است، خواهد داشت و نه کس دیگر (أَقِمْ وَجْهَكَ... مُبِينًا إِلَيْهِ) او سر تعظیم مقابل دیگری ختم نمی‌کند و به شرک و پراکندگی دچار نمی‌شود (مِنَ الْمُشْرِكِينَ * مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا). بر این اساس، چون نیاز به بیگانه ندارد و دست تمنّا به سوی دیگری دراز نمی‌کند، عزیز و مکرم خواهد بود. ۱۶) امکان دائمی توبه و بازگشت به سوی خداوند و نیز رحمت بی‌پایان الهی

با توجه به اصل فطرت، به عنوان هویت ذاتی انسان و اینکه انسان‌ها تا در این عالم هستند، از اختیار برخوردارند و خطاب الهی همچنان متوجه آنهاست. انسان راه گم کرده و دور افتاده از حقیقت و نور با هر درجه‌ای از این دوری می‌تواند مجدداً راهی به سوی حقیقت بجوید و افق‌های جدید را پیش روی خود داشته باشد. به عبارت دیگر، گذشته‌پر از خطای انسان راه را بر روی آینده نمی‌بندد؛ زیرا هنوز امر به پیروی از دین و انابه و توبه به سوی خداوند، دوری از شرک و تفرقه و بازگشت به وضعیّت متناسب با کرامت انسان برای او وجود دارد (أَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ... مُبِينًا إِلَيْهِ... وَ لَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ) و بدین ترتیب زمینه نزل رحمت گسترده و بی‌پایان الهی فراهم می‌شود.

۱۷) امید به آینده و اصلاح

ویرانی‌ها و مظالمی که بر سر انسان می‌رود، مشکلات، بیماری، فقر، بی‌عدالتی و تبعیض، بلاهایی همچون زلزله و سیل و بی‌خانمانی و نزاع‌های بی‌پایان قبیله‌ای و جنگ‌های خانمان‌سوز و نسل‌کشی و آپارتاید و ... که در حیات بشر همواره بوده و جزء جدانشدنی حیات او گردیده است. گاهی او را نسبت

به راه حلی که موجب نجات او باشد ناامید و مایوس می‌کند و او را از هر تلاشی باز می‌دارد و دچار افسردگی و خمودگی و ظلم‌پذیری یا پرخاشگری و جامعه‌ناپذیری و مخالفت با هر گونه طرح اصلاحی و واکنش‌های مخالفت‌آمیز با همه چیز می‌کند. اما اصل فطرت در همه انسان‌ها چه ظالم و چه مظلوم و وجود ظرفیت بازگشت و تنبّه هر انسانی به سوی حقیقت، راه را برای ناامیدی نسبت به اصلاح امور می‌بندد؛ زیرا هنوز ظرفیت‌های فطری انسان برای تغییر از میان نرفته است. پس، افسردگی و بی‌معنایی زندگی جایی ندارد (ر.ک؛ جوادی آملی، ۱۳۷۸، ج ۱۲: ۱۵۴-۱۵۲).

۱۸) امکان تعامل و گفتگوی جهانی

همه انسان‌ها در هر مکان و زمان و از هر رنگ و نژاد و در هر جامعه و فرهنگ و با هر درجه از تفاوت‌های دیگر از اقلها و بنیان‌های وجودی و معرفتی مشترکی برخوردارند و امکان تعامل در سطح انسانی را با یکدیگر دارند. برخلاف نظر کسانی از هرمنوتیسین‌ها (مثل گادامر) آنها جزایر از هم بریده نیستند، بلکه بر اساس هویت فطری و آگاهی‌ها و گرایش‌های فطری با هم ارتباط دارند. بر این اساس، مبنایی انتولوژیک و واقعی برای گفتگو و تعامل میان انسان‌ها شکل می‌گیرد و با بکارگیری زبان و مفاهیم مشترکی که بر اساس این بنیان وجودی شکل گرفته، انسان‌ها می‌توانند همدل، هم‌افق و هم‌زبان شوند و به هدف‌های مشترک، رویکردها و موضع‌گیری‌های مشترک و بالأخره به وحدتی مطلوب دست یابند و از پاره‌پاره شدن انسانیت و بحران جلوگیری کنند. البته در این مسیر انسداد روابط و بن‌بست در تعامل جایی ندارد؛ زیرا فطرت از دست رفتنی نیست «لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ» (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ج ۱۲: ۱۵۴-۱۵۲؛ همان، بی‌تا: ۱۴۴-۱۳۸).

بنابراین، دیدگاه مارکسیسم نیز که اختلاف طبقاتی را موجب عدم امکان تعامل می‌دانند و یا نژادپرست‌ها که پوست و رنگ و خون را عامل عدم امکان تعامل می‌دانند، نیز فمینیست‌های تندرو که جنسیت متفاوت را موجب عدم تعامل می‌دانند و همه گروه‌هایی از این دست که موجب تفرقه و بحران‌های اساسی در انسانیت شده است، مردود اعلام می‌گردد.

مهم‌تر اینکه در حالی که جهان را جنگ و ویرانگری و خونریزی و اختلاف فراگرفته و بحران‌ها آن را احاطه کرده است، این تعامل می‌تواند بر اساس تعهد به حقیقت صورت گیرد؛ زیرا فطرت موجود در همه انسان‌ها دینی است و بنیان دین هم بر اساس واقعیات و ارزش‌های حقیقی تنظیم شده است و لازمه این امر تعهد به حقیقت و واقعیت است. بنابراین، فطرت به عنوان بنیانی وجودی و بر اساس تعهد به حقیقت می‌تواند امکان گفتگو را فراهم کند و اختلاف‌ها را بردارد و تهدیدها را تبدیل به فرصت کند. با توجه به این نکته می‌توان گفت هر گفتگویی همچون گفتگوی فرهنگ‌ها، تمدن‌ها، ادیان و ... در صورتی می‌تواند مبنای درست و مؤثری داشته باشد که با عطف توجه به اصل فطرت انسانی تنظیم

شود و الا تمدن‌ها و فرهنگ‌ها و مکاتب موجود بر ساخته انسان شایستگی این امر را ندارند و موجب پراکندگی و عدم انسجام و شرک می‌گردند، یعنی همان چیزی که معارض فطرت و سعادت انسان است.

۱۹) امکان رسانیدن پیام حقیقت به همه انسان‌ها و امکان پذیرش آن از سوی همه

با توجه به اینکه دین به عنوان پیام الهی در راستای فطرت است و مضمون آن تعهد به حقیقت می‌باشد، در این صورت اگر حقیقت دین به دور از پیرایه‌های زمانی، مکانی، قومی، نژادی و خلاصه هر امر غیر فطری دیگری به انسان‌ها ارائه شود، ظرفیت پذیرش آن در همه انسان‌ها وجود دارد، گو اینکه برخی انسان‌ها به دلیل آلودگی، غفلت و گناه این ظرفیت را به حداقل می‌رسانند، اما از بین نمی‌رود؛ زیرا فطرت قابل تبدیل نیست (لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ).

۲۰) فطرت به مثابه بنیانی برای عدالت

با توجه به فطرت و هویت واحد برای همه انسان‌ها و فراگیر بودن هویت فطری برای همه بی‌هیچ تفاوتی، امکان طراحی نظام اجتماعی عادلانه مبنی بر توزیع فرصت‌های مناسب برای رشد و شکوفایی استعدادها فراهم می‌آید و تبعیض و بی‌عدالتی به عنوان امری غیرانسانی و مغایر با هویت و کرامت انسان‌ها تلقی گردد. بر اساس فطرت، همه به یک اندازه کرامت ذاتی دارند و طبعاً به یک اندازه حق برخورداری از فرصت‌ها. البته این به معنای نفی بکارگیری عده‌ای توسط عده دیگر و در نتیجه، تسلط بر یکدیگر از لوازم اجتماعی بودن انسانان نمی‌باشد: «...نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا...» ما معیشت آنها را در حیات دنیا در میانشان تقسیم کردیم و بعضی را بر بعضی برتری دادیم تا یکدیگر را مسخر کنند (و با هم تعاون نمایند) (الزخرف/۳۲) (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ج ۱۲: ۱۵۴-۱۵۳)، ولی اندازه این سلطه و خط قرمزش تا آنجاست که کرامت ذاتی و فطری آنها را مخدوش نکند.

۲۱) فطرت به مثابه بنیانی برای جهانی شدن و یگانگی جوامع

بر همین اساس، فطرت می‌تواند ظرفیت بسیار مناسبی برای جهانی شدن و یگانگی جوامع به گونه‌ای عادلانه و مناسب باشد؛ زیرا با توجه به وجود فطرت و هویت واحد و فراگیر بودن این هویت برای همه انسان‌ها و عدم امکان تقسیم ذاتی آنها به فرودست و فرادست و مانند آن، یک بنیان انسان-شناختی و معرفت‌شناختی تأسیس می‌گردد که می‌تواند راهبر انسان به سوی جمع‌های جهانی به دور از یک‌جانبه‌گرایی باشد و در آن همه اطراف قضیه یعنی انسان‌ها به یک اندازه در پیدایش و دوام و رشد

آن مؤثر باشند و جایی برای یک‌جانبه‌گرایی و چندقطبی شدن جامعه نباشد؛ همان چیزی که رنج عمده روزگار ما ناشی از این بحران است.

بر این اساس، فطرت را می‌توان به عنوان بنیانی اساسی برای اخلاق جهانی هم در نظر گرفت؛ زیرا هم هویت همه انسان‌ها واحد است، هم غایات و اهداف سعادت‌آفرین آنها یکی است و هم مسیر دستیابی به آن اهداف یکی است. بنابراین، باید و نبایدهای اخلاقی و مبنی آن به عنوان بخشی از عوامل مؤثر در طی این مسیر یکی خواهد بود و می‌توان بر این اساس، به تدوین چنین اخلاقی همّت گماشت (ر.ک؛ جوادی آملی، بی‌تا: ۱۴۴-۱۳۸).

۲۲) فطرت به عنوان ظرفیتی بنیادین برای تحقق جامعه آرمانی مهدوی (عج)

با توجه به آنچه گذشت، بویژه دو مورد اخیر (جهانی شدن و عدالت فراگیر) زمینه پذیرش انسان‌ها نسبت به ظهور حضرت ولی عصر(عج) در بستر فطرت شکل می‌گیرد و منجی جهانی آنها را به سوی تحقق اهداف فطری و الهی راهبر می‌گردد (ر.ک؛ مطهری، ۱۳۸۲، ج ۲: ۳۶۶-۳۶۵ و جوادی آملی، ۱۳۷۸، ج ۱۲: ۱۵۴-۱۵۲).

۲۳) دوری از خودخواهی فردی و عجب و تکبر

دوری از خودخواهی فردی یکی از اصولی است که می‌تواند از اصل فطرت واحد در همه انسان‌ها منشعب شود؛ زیرا هر آنچه من به عنوان یک انسان از آن برخوردارم، دیگران نیز از آن بهره‌مند هستند و من بر آنها هیچ ترجیحی ندارم. همه انسان‌ها به یک اندازه مخاطب خدایند، همه به یک مرام و مسلک دعوت شده‌اند (أَقِم... مُبِیِّنَ إِلَیْهِ ...) و ... بنابراین، انسان‌ها به انسان‌های درجه اول و دوم تقسیم نمی‌شوند و جایی برای خودخواهی و خودبینی وجود ندارد که لازمه آن ندیدن دیگران و به حساب نیاوردن آنان است.

۲۴) مسؤلیت همگانی

همان گونه که همه انسان‌ها اعم از انبیا و انسان‌های دیگر به یک اندازه از کرامت ذاتی و هویتی (خلقت ویژه الهی) برخوردارند (فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا) و به خطاب الهی مشرف شده‌اند، به همان اندازه نیز مأمور به اقامه دین، انابه، تقوا و برپایی نماز و دوری از شرک و تفرقه شده‌اند (أَقِم... مُبِیِّنَ إِلَیْهِ ...). بنابراین، همه به یک اندازه مسؤول رفتارهای خود هستند (الَّذِينَ فَزَعُوا دِيْنَهُمْ...).

۲۵) نفی شادمانی و رضایت فردی و گروهی به عنوان معیار درستی یک باور و یا عمل

رضایت‌مندی و نشاط و انبساط افراد و گروه‌ها نسبت به باورها و اعمال و داشته‌های خود که نشان‌دهنده وضعیت و موقعیت روانی آنهاست، لزوماً به معنای درستی مسیر و راه و کارشان نیست؛ زیرا مشرکین، تفرقه‌طلب‌ها، منحرفان و... که مایه انحطاط خود و جامعه هستند و مورد ملامت و نهی خداوند قرار گرفته‌اند نیز از وضعیت خود راضی و خوشحال هستند (وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ * مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ). بنابراین، واگذاری معیار درستی و نادرستی امور به وضعیت روانی افراد کاری قابل قبول نیست، بلکه این رضایت می‌تواند ناشی از نوعی خودشیفتگی منفی باشد (بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ)؛ زیرا به صرف آنکه این امور با آنها پیوند دارد و آنان صاحب آن دیدگاه و عمل هستند، از آن راضی و به آن خوشند.

بنابراین، نباید فریب تبلیغات نادرست و تأییدهای بی‌اساس را خورد. فراوان هستند افراد گمراهی که در اوج انحطاط قرار دارند، ولی می‌پندارند که بهترینند (قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا: بگو: آیا به شما خبر دهیم که زیانکارترین (مردم) در کارها چه کسانی هستند؟! * آنها که تلاشهایشان در زندگی دنیا گم (و نابود) شده، با این حال، می‌پندارند کار نیک انجام می‌دهند!) (الکهف/ ۱۰۴-۱۰۳). نه رضایت‌های اینان از خود و نه قدرت‌نمایی‌ها و تبلیغات آنها از خود دلیل خوبی برای درستی راه و فکر آنان نیست (مَا يُجَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَا يَغْزِرُكَ تَقَلُّبُهُمْ فِي الْبِلَادِ: تنها کسانی در آیات ما مجادله می‌کنند که (از روی عناد) کافر شده‌اند. پس، مبدا رفت و آمد آنان در شهرها (و قدرت‌نمایی آنان) تو را بفریبد» (غافر/۴).

۲۶) توحید اجتماعی، ظهور و بروز فطرت و دین فطری الهی

آنچه می‌تواند فطرت الهی را به ظهور و عینیت تام برساند، افزون بر باور به یگانگی خداوند، دل بستگی و اطاعت فردی از او عبارت از عمل اجتماعی و وحدت اجتماعی بر اساس توحید و باورهای درست و دوری از خودشیفتگی می‌باشد (وَ لَا تَكُونُوا ... مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ).

۲۷) نقش ارتباط با خداوند یگانه و دوری از شرک در گسترش هویت انسان

ارتباط با خداوند و انس با او، انابه به سوی او، تقوای الهی و برپایی نماز در گسترش و به فعلیت رسانیدن هویت انسانی نقش اساسی دارد و به عبارتی، همان گونه که اصل فطرت هویت انسان را شکل داده است، به همان اندازه عبودیت و بندگی خداوند بر اساس اختیار انسان نیز در گسترش، تعمیق و تداوم این هویت مؤثر است و نیز اینکه انسان با متابعت از دین، انابه، تقوی، اقامه نماز از شرک و

مشرکین فاصله می‌گیرد و در زمره موحدان قرار می‌گیرد (فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا... مُبِينًا إِلَيْهِ وَاتَّقُوهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ) (طباطبائی، ۱۴۱۷ق.، ج ۱۶: ۶۶ و جوادی آملی، ۱۳۷۸، ج ۱۲: ۳۲۵-۳۲۴).

۲۸) توحید به مثابه نظام کل هستی

با توجه به آنچه گذشت می‌توان گفت در این آیات سیستم واحدی شکل گرفته است که بر چهار وحدت بنیانی استوار است و خدشه در هر کدام به انسجام این سازواره لطمه می‌زند و بحران ایجاد می‌کند. این چهار وحدت بنیانی عبارت هستند از: وحدت مبدأ، وحدت هدف، وحدت فطرت انسانی و بالأخره وحدت دین الهی برای رسیدن به هدف. در این آیات به خوبی به این چهار امر اشاره شده است و بر حفظ و حراست از آنها تأکید شده است: وحدت مبدأ و هدف (مُبِينًا إِلَيْهِ وَاتَّقُوهُ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ)؛ وحدت فطرت (فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا) وحدت دین (فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ... إِنَّ الدِّينَ فَرَقُوا دِينَهُمْ...).

بنابراین، همه چیز در این عالم بر محور وحدت است. هرگونه شرک در مبدأ و مقصد، تفکیک و پاره‌پاره کردن انسانیت و بالأخره ایجاد دین‌ها و مسیرهای موازی دین موجب این بحران خواهد بود و نتیجه‌ای نامطلوب به دنبال خواهد داشت.

۲۹) تفکیک حریم توحید از شرک به مثابه عاملی برای حفظ نظام وحدت

حفظ و حراست از این سیستم یگانه‌گرایانه بر وحدت نیاز به عمل و عکس‌العمل‌هایی دارد. یکی از این موارد مرزگذاری و فاصله‌گیری از کسانی است که در موارد فوق از وحدت بریده‌اند و به شرک روی آورده‌اند و به عبارتی، از انسانیت خود فاصله گرفته‌اند و دچار انحطاط شده‌اند. این امر اگرچه موجب تفرقه است، اما تفرقه‌ای حدّ اقلی و ناگزیر است و این تنها جدایی و انفکاک سلبی است که در دین پسندیده، بلکه لازم است. این فاصله گرفتن برای حفظ وحدت در امور یاد شده و حفظ این مبانی است (وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ * إِنَّ الدِّينَ فَرَقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا). اما در غیر از این موارد به هیچ روی جدایی روا نیست و همه با هم باید با تکیه بر مدار خود و با بهره‌گیری از دین و با هدف دستیابی به رشد و شکوفایی خود به سوی غایت نهایی عالم در حرکت باشند (أَقِمْ... مُبِينًا إِلَيْهِ) و هرگونه جدایی و تفرقه دیگر به این مسیر لطمه می‌زند.

نتیجه‌گیری

بر اساس مجموع نکاتی که در این مقاله بیان شد، می‌توان عناوین زیر را به عنوان برخی نکات قابل استفاده از آیه فطرت بیان کرد:

برخورداری انسان از ویژگی‌هایی همچون اختیار، امکان دستیابی به آگاهی‌های فراوان و عمیق و نیز معیار درستی و نادرستی آن، خلافت، اراده تشریحی الهی، برخورداری انسان از فطرت به عنوان حقیقت عنصر اساسی تغییرناپذیر و ... ظرفیت‌ها. دلالات دیگر آیه نیز عبارت بودند از لزوم دین، توحیدی بودن فطرت انسان، اصل وحدت انسانیت، نفی دوگانه‌انگاری میان تکوین و تشریح، توحید به مثابه نظام کُلّ هستی، انحصار حقانیت در دین الهی، مسؤولیت همگانی، نقش فطرت در امید به آینده و اصلاح، امکان تعامل و گفتگوی جهانی، پیدایش عدالت و جهانی شدن مطلوب و تحقق جامعه آرمانی مهدوی (عج)، وحدت اجتماعی به عنوان ظهور و بروز فطرت و دین فطری الهی، نقش ارتباط با خداوند در گسترش هویت انسان و

منابع و مأخذ

- ابن‌عاشور، محمد بن طاهر. (۱۴۰۰ق.). *التحریر و التّنویر*. بیروت: مؤسسه التّاریخ.
- جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۷۸). *تفسیر موضوعی*. ج ۱۲ (فطرت در قرآن). قم: مرکز نشر اِسرائ.
- _____ . (بی‌تا). *روابط بین الملل*. قم: مرکز نشر اِسرائ.
- شاذلی، سید قطب. (۱۴۱۲ق.). *فی ظلال القرآن*. قاهره: دار الشروق.
- طباطبایی، سید محمدحسین. (۱۴۱۷ق.). *المیزان فی تفسیر القرآن*. قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین.
- طبرسی، فضل بن حسن. (۱۳۷۲). *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*. ج ۸. تهران: انتشارات ناصر خسرو.
- کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۳۶۵). *اصول کافی*. ج ۲. تهران: دار الکتب الإسلامیه.
- مجلسی، محمدباقر. (۱۴۰۴ق.). *بحار الأنوار*. ج ۷۶. بیروت: مؤسسه الوفاء.
- مطهری، مرتضی. (۱۳۸۲). *مجموعه آثار*. تهران: صدرا.